



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در مسئله ثالثه گفته شد که چنانچه حکومت جائز و عمال آن نسبت به جمع‌آوری خراج اراضی و مقاسمه یا زکوات اقدام کردند معامله با آن‌ها برای شیعیان جایز و نافذ است؛ که قدر متیقن هم شیعیان است و تعمیمش دادند. که در این مورد بحث خواهیم کرد. بعد از اثبات این مسئله با روایاتی که برخی از آن روایات را اینجا خواندیم و برخی دیگر هم خوانده نشد ولی اصل مسئله مسلم است به بیان تنبیهات و فروعی که در ذیل مسئله بود پرداختیم. فرع اول گذشت و آن این بود که آیا این حکم با جواز تکلیفی این کار برای حاکم و عامل حاکم ملازمه دارد یا ندارد؟ و ثابت نشد که امر با جواز تکلیفی تصرفات حاکم و عامل ملازمه داشته باشد و می‌شود بگوییم کار او تکلیفاً حرام است؛ و تصرفات او جایز نیست؛ اما نفوذ این معامله یا این اقدام او به لحاظ ردعی نافذ است. این یک مسئله بود که فرع اول بود و دیروز بیان شد.

بیان فرع دوم از فروع بیست‌گانه

فرع دوم این است که آیا ذمه حاکم و عامل حاکم جائز با این اقدامی که کرده است بری می‌شود یا نمی‌شود؟ این سؤال دوم و فرع دوم است که در اینجا مطرح می‌شود. این دستگاه جائز آمده زکوات را یا مالیات و خراج را جمع‌آوری کرده است و طی یک معامله یا حتی بدون معامله این را به دیگری داده است. گفتیم بر آن که دارد این را می‌گیرد جایز است و ملک او می‌شود تصرفاتش هم نافذ می‌شود. دوباره گفتیم برای خود او البته به لحاظ تکلیفی این اقدامات جایز نیست؛ اما اصل این معامله نافذ بوده است حال آیا ذمه این شخص یعنی این حکومت این عامل این دستگاه جور بری می‌شود یا خیر؟ علتش این است که ابتدا که به جمع‌آوری زکوات یا خراج اقدام کرد تصرف او در این کار تصرف غاصبانه بود و لذا ضامن شد. همین‌که این اموال را گرفت در ذمه او می‌آید و یدش غصبی است. مانند هر دست غصب دیگر وقتی غاصب آمد تصرف کرد و اخذ کرد می‌شود ضامن و لذا این شده ضامن و ضمان برای او حادث شده چرا؟ زیرا در این کار غاصب است و دلیلی هم نداشتیم که بگوییم کارش غصب نیست کارش جایز نیست زیرا حق او نبود و از این رو ید او ید غاصبه است و ضامن است. در فرع دوم سؤال این است که بعد از فراق از اینکه ید او غاصبه است و ضامن است با این معامله‌ای که کرده یا اعطایی که به دیگری کرده فراق



ذمه پیدا می‌کند، برائت ذمه پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ در اینجا هم نظر مشهور این است که فراقط ذمه و برائت ذمه حاصل نمی‌شود زیرا ید او ید غاصبه است و هم حرمت تکلیفی دارد هم ضمان دارد و ضامن است مگر اینکه به اهلش برگرداند والا او ضامن است. مشهور می‌گویند طبق قاعده ضمان دارد و برائت ذمه با این اعطایی که به دیگران کرد یا معامله‌ای که با دیگران در این اموال زکوات و خراج انجام داد حاصل نمی‌شود. این نظر مشهور است که طبق قاعده است.

بیان نظر مرحوم سید یزدی و وجوه آن

اما اشخاصی مانند مرحوم سید یزدی در تعلیقه برخی فرمودند: برائت ذمه پیدا می‌کند. وجهی که برای برائت ذمه ذکر شده است دو چیز است. دو وجه ذکر شده است برای اینکه این حاکم با اعطای مال یا معامله‌ای که بر این زکوات و اراضی خراجیه انجام داده است برائت ذمه پیدا می‌کند علی‌رغم اینکه قاعده می‌گوید ید او غاصبه و ضامن است؛ اما برای خروج از قاعده از سوی قائلین به قول دوم از جمله مرحوم سید یزدی دو وجه ذکر شده است.

وجه اول

وجه اول ادعای ملازمه‌ای است که در تنبیه اول و فرع اول آمده بود. با این بیان که بین برائت ذمه حاکم یا عامل و آنچه در روایات استفاده می‌شد ملازمه است؛ زیرا عرفاً ملازمه است. اگر آن ادله و روایات باب ۵۱ و ۵۳ و سایر روایاتی که یا خواندیم و یا اشاره کردیم را بنگرید گفتند شما که می‌روید این زکات یا مال الخراج را با این حاکم معامله می‌کنید برای شما یک طرف معامله جایز و نافذ است. در این صورت اگر برای شما جایز و نافذ است پس معلوم می‌شود کار او هم درست بوده است و بنابراین ذمه او فراقط دارد و از این عمل و آنچه بر عهده او بود بری می‌شود. پس بین صحت این معامله و جواز تصرفات برای کسی که طرف دریافت این زکوات و خراج از حاکم بوده است و بری شدن ذمه او با این عمل ملازمه است. اگر ائمه و امام به نحو تجویز الهی یا تجویز اذن و مالکی تجویز و تصحیح کردند تصرفات این طرف معامله معلوم می‌شود و او هم از این مسئله بری می‌شود یعنی بر ذمه‌اش این حق آمده بود و با این عمل دیگر بری شد. گویا این را به صاحبان حق برگردانده است. گویا زکات در محل خودش مصرف شد یا خراج از اراضی مفتوحه عن وطن به عنوان مثال در مورد خودش هزینه شد و لذا بین این دو ملازمه است. و از این رو باید بگوییم ولو اینکه تکلیفاً تصرفش جایز نیست؛ اما وضعاً ذمه او فارغ می‌شود زیرا



تکلیفاً گفتیم جایز نیست اما معامله درست است؛ یعنی او هم به لحاظ وضعی کارش قبول است و درست است این وجه اول که ادعای ملازمه بین صحت معامله و تصرفات این شخص بر آن اموال و فراغ ذمه و براءت ذمه جائز و عامل جائز است.

پاسخ وجه اول

این وجه را کسانی از جمله آقای خویی و شاید در فرمایشات حضرت امام هم باشد جواب دادند به این بیان که این ملازمه اول الکلام است همان گونه که بین جواز تصرفات طرف معامله و جواز تکلیفی تصرفات حاکم ملازمه نبود. به همین نحو می شود بگوییم بین این تسهیلی که شارع برای ما به عنوان طرف حاکم قرار داده است و اینکه او براءت ذمه پیدا کند ملازمه نیست. علتش این است این امور و این نوع احکام همه قراردادهای و اعتبارات است و در اعتبار و قراردادهای تفکیک بین دو چیزی که ابتدا ممکن است از نظر عقلی ملازمه ای به ذهن بیاید جایز است. در اینجا هم توجه به این داشته باشید که نکته اصلی نفی ملازمه در این یک کلمه است که شاید تجویز شارع برای طرف معامله برای یک تسهیل امر بر مکلفین شیعه است و شارع نمی خواهد در طول شش هفت قرن که شیعه در یک اقلیتی در حکومت های ظالم و جائز بودند و اگر این سختگیری اعمال می شد واقعاً زندگی بر آن ها دشوار می شد؛ زیرا تسهیلی می کند شارع و می گوید شما می توانید معامله کنید تصرف هم بکنید اما این مستلزم این است که یعنی او هم دارد بری الذمه می شود و بگوییم او بری الذمه نیست ولی شما کارتان را تنفیذ کردید. مخصوصاً وقتی آن همه روایات و اخبار که می گوید حکومت حق ائمه است و چه را ملاحظه کنید والان فرض هم بگیرید و فرض بارزش زمان خود امام معصوم است و آن همه اخباری که می آید آن ها را نفی می کند، دفع می کند و اخبار و روایات فریاد می زند تصرفاتشان جایز نیست حکومت غاصب و ظالم است. بگوییم برای تسهیل اینجا گفتیم و شما می توانید این ها را بگیرید یا معامله کنید. بگوییم این مستلزم این است که نه، این ها بری الذمه شدند. این ملازمه بعید است. ابتدائاً یک ملازمه ای در ذهن خطور می کند ولی بعد این دو نکته را که در نظر بگیرید این ملازمه رنگ می بازد. یکی اینکه این حکم برای تسهیل این طرف است و دو آن همه مبانی و اخبار و روایات را که ببینید آن ها را ظالم و غاصب می دانند این دو تا را کنار هم بگذارید می شود بگوییم کاملاً این معقول است که برای تسهیل الامر للشیعه این حکم فقط یک طرفه است و اما بقیه مسائل همه طبق قواعد است. وقتی این نکات را باهم ببینید این ملازمه رنگ می بازد



و دیگر جایگاهی ندارد. این جوابی است که داده شده است به نظر می آید این جواب درست است منتها با تقریری که عرض کردم. این استدلال وجه اول است که جواب داده شد.

وجه دوم

وجه دوم آنی است که در کلمات سید یزدی است مرحوم آقای خویی هم تعلیقه مرحوم سید را در اینجا نقل کردند. وجه دوم این است که اگر ما گفتیم در اینجا این معامله از باب اذن مالک و صاحب حق این معامله فضولی تصحیح شده است که بعضی همین را می گویند. دیروز عرض کردیم که این اذن شارع به تصرفات این شخصی که معامله کرده است یا اذن شرعی اولی است یا اذن الهی ولایی است یا اینکه اذن مالکی است و یا صاحب حق است. اگر وجه اخیر را گفتیم نفوذ تصرفات این طرف معامله مردمی که با این حاکم و دستگاه معامله کردند از باب تصحیح بیع فضولی و اذن صاحب حق است؛ که همان وجه سوم دیروز بود اگر از این باب گفتیم آن وقت می توانیم در اینجا بگوییم این حاکمی که این معامله را انجام داده است با این اذن بری الذمه می شود. این مانند چه چیزی است؟ مانند بیع های فضولی است که کسی رفته غصب کرده چون بیع فقط به شکل انشاء است تصرف هم نکرده است همین جوری نشسته می گوید من مال فلان آقا را به شما فروختم درحالی که مال دست خودش است این یک نوع است؛ اما یک نوع دیگر است که غاصبی رفته خانه طرف قالی آن را برداشته آورده و در بازار فروخته که در نتیجه این ید غاصبه است هم غصب کرده است و هم بیع فضولی کرده است. اگر در همین موردی که ید غاصبه بود و فروخت به دیگری مالک آمد گفت من این بیع را تنفیذ کردم. اینجا گفته شده بعید نیست که از آن غاصب رفع ضمان بشود زیرا دیگر مال دست او رفته و بیع را تنفیذ کرد و وقتی بیع را تنفیذ کرد این مال او هم باید به این مشتری داده بشود. خوب او این کار را کرده است تکلیفاً حرام مرتکب شده است ابتدا هم ذمه اش مشغول شد و نسبت به این قالی ضامن شد اما حالا که فروخته شد و او هم تنفیذ کرد دیگر ذمه او هم فارغ می شود گویا قبول کرد که این مال به من برگشت و من هم به مشتری دادم. این در جای دیگر این گونه است. تقریباً همه این را قبول دارند که در مواردی که تصرف غصبی کرده است و مال را فروخته است اگر مالک بیع فضولی غاصب را اجازه داد حرمت تکلیفی او باقی است گناه کرده غصب کرده است؛ اما از نظر وضعی این معامله صحیح است و ذمه غاصب هم بری می شود. خودش قبول کرد مال او دست مشتری تمام می شود می رود؛ مانند این را در اینجا پیاده کردند مرحوم یزدی فرمودند: که اذن شارع در اینجا اذن مالکی است اذن صاحب حق است و وقتی به شماها گفته این معامله ای که با



حاکم جائز کردید قبول دارم معنایش این است که ذمه او بری شد زیرا خود صاحب حق این معامله را قبول کرد و ذمه او بری شد. این هم وجه دومی است که مرحوم سید یزدی در اینجا فرمودند.

پاسخ اول بر وجه دوم

این وجه هم دو پاسخ دارد یک پاسخ مبنایی دارد زیرا ممکن است کسی همان گونه که آن وجه اول را که در جواز این و نفوذ این معاملات ما بیشتر ترجیح دادیم را ترجیح بدهد. وجه اول این بود که اجازه شارع اینجا اجازه شرعی است حکم الهی است نه اینکه تنفیذ مالکی است به این بیان که شرعاً می گوید: تسهیلاً امر المکلفین و این را خدا اجازه داده و خدا تصرف شما را قبول کرده است. اگر مبنای ما اذن مالکی نشد و گفتیم روایاتی که می گوید تصرفات شما در معامله با حکام جور قبول است و تصرفات شما درست است این درستی و صحت یک حکم شرعی است و اذن مالکی نیست. این حکم شرعی تسهیل امر این طرف ها است. آن ها که طرف معامله هستند؛ اما این اذن مالکی نیست که بگوییم مالک و صاحب حق اجازه داد پس شما بری الذمه شدید. شارع تسهیلاً می گوید این اشخاص می توانند این تصرفات را بکنند. لازمه اش این نیست که او بری الذمه بشود ضمانت او سر جای خودش محفوظ است.

پاسخ دوم بر وجه دوم

ثانیاً این است که حتی اگر بگوییم این اجازه شارع اجازه مالکی و ولایی است اینجا تفاوت دارد با آنجایی که غاصبی آمد مال را غصب کرد و فروخت و مالک هم اجازه داد چرا؟ برای اینکه در آنجا فرض این است که این ملک این طرف است و مالک به دلیل اینکه ملک خودش است اجازه داد. خوب دیگر آن طرف هم بری می شود؛ اما اینجا امام و حاکم حق که مالک این زکوات یا اراضی خراجیه نیست بلکه او صاحب حق تصرف است که این ها را به مالکین آن ها برساند؛ که این ها را به صاحب حق برساند چون این زکات یا اراضی خراجیه مورد مصرف معین دارد. حاکم مشروع این واسطه ای است که صاحب حق است که این را بگیرد از این ها و به صاحبان حق و موارد مصرف برساند. درواقع نقشش همین است که این را به صاحبان حق برساند. خوب اینجا فرض این است که معامله ای که حاکم جائز و ظالم کرده به این صورت است که آمده معامله کرده زکات را جمع کرده خراج را جمع کرده و در معامله ای به افراد می فروشد و معلوم هم نیست این ثمن را در موردش مصرف کند و لذا این اذن مالک نیست که بگوید من ملک خودم را با شما معامله کردم پس این بنده خدایی که واسطه بود بری شد. نه این که صاحب



حق از معدین این اراضی و زکوات بگیرد و در آن مواردی که تعیین شده مصرف بکند؛ اما اینجا که عامل نیامده این را در موارد مصرف کند بگوید حاکم هم اجازه داد بلکه این آمده فروخته و طرفی که خریده محل مصرف نبوده است و نمی‌دانیم قرار است با ثمنش چکار کند. لذا این بحث را نمی‌شود با غصب و اجازه مالک مقایسه کرد. این دو پاسخی که به این بحث داده شده است. ما عرضمان یک نوع تفصیل است. در اینجا این دو نظر بود نظر اول این بود که این امر طبق قواعد این غاصب ضامن است. نظر دوم این بود که بر اساس این ملازمه یا اذن مالکی این بری الذمه می‌شود. این دو نظر مقابل هم بود.

تفصیل بین وجه اول و دوم

ممکن است کسی نظر تفصیلی بدهد؛ و آن نظر تفصیلی این است که عامل جائز و حاکم جائزی که آمده از اراضی خراجیه و یا مقاسمه یا زکوات مالیات‌هایی جمع کرده و بعد هم معامله کرده است. اگر او آمد معامله نکرده و در مصارف خودش هزینه کرده است و این شیعه‌ای که گرفته مصرف این زکات یا خراج بوده است؛ یعنی طبق قاعده مصرفش بوده است؛ یعنی آن مورد فقیر بود و حقش بوده و در این بیت‌المال حقی داشته است؛ و حاکم جائز هم به او داده حالا مجاناً یا اینکه معامله کرده با او ولی باز او مصرف این زکات بوده است. یکی از آن موارد مصرف زکات یا خراج از اراضی بوده است. بعید نیست اینجا بگوییم یک نوع ملازمه است یا اذن مالکی که اگر بگوییم آن دیگر بری می‌شود چرا؟ برای اینکه فقط تصرفش جایز نبود و این وساطتش جایز نبود. بر اساس حکم شرعی یا ولایی یا مالکی و صاحب حقی اجازه داده شد شما این را بگیری بعید نیست که اینجا بگوییم ملازمه است یعنی بری می‌شود چرا؟ برای اینکه این به مصرف رسید و ملازمه است. بالاخره این به مصرف رسید حتی اگر هم بگوییم معامله درست نیست باز به مصرف رسیده است شارع هم اصل اینکه او این را بگیرد قبول کرده است بعید نیست بگوییم که اگر بدون پول است که نظر شارع به طریق اولی از این روایات استفاده می‌شود که این کار جایز است زیرا کسی مصرفش است که بعد این را می‌گوییم و خواهیم گفت اگر معامله این شیعه روی مال زکات و مالیات جایز است ولی معامله نباشد و همین‌جور حاکم به او بدهد و مصرفش باشد و از مصارف باشد این حتماً جایز است. اگر این باشد که او مصرف باشد بعید نیست بگوییم ملازمه‌ای هست و او بری می‌شود. زیرا این به مصرف رسید. نمونه‌ای هم در روایات همین باب دارد که می‌گوید این حق خودش بوده که گرفته است؛ ولی چون این زکات یا این خراج به مصرف خودش رسید به خاطر این وساطت در مصرف او ممکن است اینجا بگوییم ملازمه است به خاطر اینکه این



به مصرف رسید. وقتی مصرف رسیدن را تأیید کرد بعید نیست که بگوییم ذمه او فارغ است بعید نیست چنین ملازمه‌ای در این باشد. یکی هم آنجایی که معامله کرده الآن او مصرفش نیست معامله کرده است و معامله هم درست است؛ ولی بعد از آن وجهی که می‌گیرد آن وجه را می‌دهد و در مصرفش هزینه می‌کند. بعید نیست بگوییم اینجا یک نوع ملازمه است این دو جا احتمال ملازمه خیلی قوی‌تر است. آنجایی که این مالی که به دست این رسیده است شخصی که طرف مصرف این خراج است یا زکات است یا اینکه خود او مصرفش نیست ولی وجهی که از این گرفته شده است در جای دیگری که مصرفش است هزینه می‌شود یعنی این حاکم جائز در مصرف درست هزینه می‌کند این دو جا بعید نیست یک نوع ملازمه را آدم بتواند بپذیرد؛ اما در صورت ثالثه آن ملازمه نیست. آنجایی که او بدون لایبالگیری و بدون حساب و کتاب می‌آید این زکوات و این‌ها را می‌فروشد بعد هم به هر طریقی که خودش می‌خواهد هزینه می‌کند که تقیدی به مصرف در جای خود ندارد. این صورت حتماً ملازمه نیست. اگر حتی اذن مالکی هم باشد آن فقط برای تأثیر این طرف است آن طرف را هیچ اجازه نمی‌دهد وجهی ندارد هیچ ملازمه‌ای نیست. کار او خلاف است اشتباه کرده است هزینه کردنش را هم دارد اشتباه می‌کند. اینجا کاملاً مصلحت تسهیل است و آن هم سر جای خودش است اما مورد اول و دوم یک مقداری ادعای ملازمه دارد یا آن وجهی که مرحوم سید یزدی گفت یک مقدار اقرب علی الذهن است و لذا احتمال سوم احتمال تفصیل است.

بررسی نظریات موجود در بری الذمه شدن حاکم از مال مورد معامله

نظر اول

پس سه تا نظریه شد نظر اول این است که مطلقاً این ظالم و غاصب بری الذمه نمی‌شود.

نظر دوم

نظر دوم این شد که مطلقاً بری الذمه می‌شود.

نظر سوم

نظر سوم این است که اگر نهایتاً در مصرف خود هزینه بشود خود آن طرف مصرفش است یا اینکه ثمنش را در مقابلی که می‌گیرد مصرف می‌کند. اینجا ممکن است بگوییم عرف یک نوع ملازمه استکشاف می‌کند که آن دیگر بالاخره به مصرف خودش رسید و بری شد گرچه تکلیفاً کار حرام کرده ولی ذمه‌اش بری است؛ اما آنجایی که به



مصرف نهایتاً نمی‌رسد اینجا بری الذمه نمی‌شود. این ادعا این است من هم قاطع نیستم روی احتمال سومی که در کلمات نیست ولی یک مقدار فکر می‌کنم اقرب الی الذهن است ما تفصیل را قائل شدیم. می‌گوییم آنجایی که خود آن مصرف است یا این پول در جای خود هزینه می‌شود بعید نیست این ملازمه تمام باشد اما اگر اهلها نیست و در اهلش مصرف نمی‌شود آنجا تفکیک مانعی ندارد. تفصیلی بیشتر به ذهن آمد که ما اینجا ترجیح دادیم. این هم مسئله دوم که بیان شد.

فرع سوم از فروع بیست گانه

مسئله سوم می‌آید تکلیف پرداخت‌کنندگان این مالیات‌ها را در اصل این مسئله روشن می‌کند. ما بحث می‌کردیم در خصوص وظیفه آنی که معامله می‌کند که آیا می‌تواند معامله کند تصرف بکند یا نه این اصل مسئله بود. بعد آمدیم در تنبیه اول و دوم راجع به حاکم سخن گفتیم که تکلیفش و وضعش و زمانش چگونه است. در مسئله سوم می‌آید رویان ضلع سوم که آن مردمی است که آمدند این زکات را دادند. این مالیات‌ها را دادند خوب این مردمی که ممکن است آن‌ها هم از شیعه باشند فرض این است که از شیعه هستند یا غیر شیعه هستند ولی حالا فی الواقع بعد آمدند شیعه می‌خواهد ببیند این مالیات‌هایی که داده است این خراجی که داده این زکاتی که داده به این عمال حکومت چه حکمی دارد و آیا بری الذمه شد یا نشد. این هم فرع سوم است که آیا این اشخاصی که دارند زکات را یا خراج را به این حکام جور و عاملان آن‌ها می‌پردازند با این بری الذمه می‌شوند یا بری الذمه نمی‌شوند. خوب در حاکم حق و مشروع همین‌گونه است وقتی شخص این مال را به حاکم داد دیگر بری الذمه می‌شود. از لحاظ حکم ظاهری بری الذمه می‌شود البته به لحاظ حکم واقعی این معلق به این است که در مصرف برسد یا نرسد. اگر واقعاً خطایی کرد اشتباهی از او سر زد به مصرف نرسید او باز بری الذمه نمی‌شود بنا بر بعضی احتمالات بعضی هم گفتند نه مطلقاً بری می‌شود ید حاکم یدی است به جای او و وقتی می‌رساند به آن دیگر بری می‌شود ولو بعد هم مشکلی یا اشکالی پیش آمد به جای خودش هم مصرف نشد این بحث در خمس و مانند آن هست که چون خمس هم مصرف دارد به حاکم و مأذون من قبل حاکم که خمس را داد به طور مطلق بری می‌شود. یا این مراعاتی به این است که در پایان خط در مصرف خود هزینه بشود. این دو وجهی است که باید جای خودش بحث بشود. احتمال دارد که بگوییم این ید به جای ید آن مصرف است و همین‌که به او داد دیگر بری شد. این احتمالش وجود دارد و یک احتمال هم این است که نه این معلق و مراعات و منوط به این است که در پایان خط در جای خودش هزینه بشود و این ثمن دارد در



خمس و این‌ها بسیار ثمره دارد. در اینجا این سؤال وجود دارد که جائری که آمد این‌ها را جمع کرد مردمی که این پول را به حکام جور دادند به آن‌ها گندم را دادند این خراج و زکات را دادند بری الذمه می‌شوند یا نمی‌شوند؟

بررسی تکلیف شرعی مالیات‌دهندگان به حکام جور

نظر اول

این هم تنبیه سوم است اینجا هم باز به اجمال اولیه گفته شده دو نظر است. یک نظر این است که بری الذمه نمی‌شوند زیرا طبق قاعده این‌ها حق این تصرفات را ندارند.

نظر دوم

وجه دوم این است که نه این‌ها بری الذمه می‌شوند معذیان این مالیات برایشان جایز است به حاکم بدهند و بری الذمه می‌شوند؛ زیرا ملازمه عرفی وجود دارد بین اینکه بگوییم به این‌ها می‌شود داد و برائت ذمه می‌شوند. اگر گفتند می‌شود این مالیات‌ها را پرداخت کنی به حاکمان ولو حاکمان جور این مساوق با این است که یعنی بری هم می‌شوند و اینجا مصلحت تسهیل هم همین را اقتضا می‌کند که اینجا بحث ظالم نیست بلکه بحث مظلومینی است که می‌آیند از آن‌ها می‌گیرند. این نکته بعید نیست فقط اینجا هم باید توجه کنیم به گونه‌ای تفسیری باید داد. اینجا هم ما باید یک تفسیری بدهیم شاید همین احتمال دوم گفتند منظورشان این تفسیر بوده است به هر حال ما مطلق نباید بگوییم بلکه باید بگوییم هرجایی واجب شده است مال را یا زکات و مانند آن را به این عاملان حکومت جور بدهد. یا این حکم جایز شده است به وجوب پرداخت به این عاملان جور یا حتی جواز پرداخت زکات و خراج به آن‌ها که این ملازمه دارد با اینکه دیگر بری الذمه شدی و این عرفاً ملازمه دارد. اگر جایی جایز نبود آن وقت طبعاً بری الذمه نمی‌شود. این دیگر تفصیل نیست قول دوم همین را می‌خواهد بگوید که هرجایی که جایز یا واجب بوده است طبعاً بری الذمه هم می‌شود این ملازمه است.

موارد وجوب پرداخت مالیات به حکام جور

حالا کجا واجب است آنجایی که حکومت دارد اقدام می‌کند و او اگر ندهد ایمان را مورد آزار قرار می‌گیرد در عسرو حرج یا ضرر و زیان قرار می‌گیرد. مشکلاتی بر آن ایجاد می‌شود آنجا می‌گوید واجب است اضطراب است باید



این مالیات زمین را یا خراج و زکات را به او بدهی والا اگر ندهی در گرفتاری می‌افتی اینجا واجب است که در روایات آمده است. یکجاهایی ممکن است جایز باشد بنا بر آنچه در بعضی روایات دارد. می‌گوید وقتی این را مراجعه کردند شما می‌توانید این مالیات را به آن‌ها بدهید زکات را به آن‌ها بدهید یا خراج را به آن‌ها بدهید حالا اگر این دومی هم ثابت شد باز این ملازمه هست؛ اما اثبات این جواز به طور مطلق در جای خودش باید بحث بشود. شاید به این شدت و دامنه ما نتوانیم اثبات بکنیم؛ بنابراین در آنجایی که الزامی وجود دارد باید این را بدهد والا در گرفتاری قرار می‌گیرد به نظر می‌آید بری هم می‌شود این ملازمه است به خصوص آن مصلحت تسهیلی که از روایات اینجا هم استفاده می‌شود. اگر جایی جایز شده باشد باز این ملازمه هست اما اینکه آیا این تجویز هست یعنی درجایی که حالت ارادی دارد اختیاری دارد و گرفتاری پیدا نمی‌شود ولی آن‌ها می‌گویند جمع می‌کنند او می‌تواند این کار را انجام بدهد یا نه این اطلاقی باشد که بعید است شاید نباشد. این هم از این مسئله حالا این بحث سوم است که معمولاً این گونه می‌گویند مطلقاً یا تفصیل بعید نیست فی‌الجمله ملازمه باشد و تنبیهات دیگر در ادامه همان‌هایی است که در کلمات آقای خویی است یک مقدار هم انوار الفقاهه را ملاحظه کنید که به سمت حق مالکیت و این‌ها در جلسات آینده برویم.